

نویسنده:اسد حسن

بعداز ظهری در ماه آگوست در اردو گاه غبارآلود پناهندگان دادب، در صحرای شرقی کنیا، سوار کامیونی کهنه شدم که پنجاه مایل تا مرز سومالی فاصله دارد؛ کامیون برای حمل بار مواد خوراکی و بذر لوبیا عازم موگادیشو بود و راننده با اشتیاق از این فرصت برای کسب در آمد اضافی حدود ۶۰ دلار برای سوار کردن ۴ زن و ۸ مرد استفاده کرد زن ها کنار راننده نشستند و ما مردها در میان توده بار.

من هیجان خاصی داشتم پدر و مادرم از هنگام فرار

## سرزمین پدری من در چنگ الشباب

از جنگ داخلی سومالی در سال ۱۹۹۱ به مدت ۱۰ سال در کمپ دادب زندگی کرده بودند و تنها امسال بود که پدر خوددار من برای نخستین بار در مورد کودکی اش در شهر لوک در جنوب غربی سومالی و دوران سربازی اش در موگادیشوی دهه ۷۰ میلادی با من حرف زد.

من ۲۲ سال پیش در کمپ دادب میان یک چهارم میلیون پناهنجوی سومالیایی به دنیا امدم؛ کمی که به تدریج تبدیل به شهری خزنده شد و تنها امسال بود که بالاخره پدر و مادرم به ایالات متحده آمریکا رفتند تا به خواهر ملحق شوند و من به این نتیجه رسیدم که باید به موگادیشو سفر کنم.

شهر جوانی‌های پدرم و به دنبال ردپای خاطرات و داستان‌هایی که از آغاز جنگ داخلی، روی کار آمدن نظامیان یا چریک‌های افراط‌گرا و بمب‌گذاری‌های کامیونی‌سانند آنچه در ۱۲ ماه اکتبر امسال رخ داد و منجر به کشته شدن ۳۰۰ نفر شند را ببینم و از همه مهم تر دریافتن این نکته که تا چه حد خودم را متعلق به سرزمین اجدادی‌ام می دانم.

پس از چند ساعت ماه به شیباخ رسیدیم؛ دهکده‌ای بسیار آرام؛ چنان آرام که من فکر می کردم آیا آدم‌ها در اینجا زندگی می‌کنند؟ پرچم سیاهی که از یک علامت کنار جاده آویزان بود، نشان می‌داد که دهکده تحت کنترل الشباب است؛ گروه شبه

نظامی افراط گرایی که با دولت فدرال سومالی در جنگ است. گذشتن از سرزمین الشباب قوانین خود را دارد.

هر زمان که پرچم سیاه رنگ الشباب را می‌بینید باید بایستتید، به ایستگاه بازرسی که می‌رسید باید مبلغی را بپردازید که به شما اجازه می‌دهد از زمین‌های آنها بگذرید و در برابر پرداخت این مبلغ رسیدی دریافت می‌کنید که نشانگر آن است که شما جاسوس یا روزه‌نما نگار نیستید وگرنه محکوم به مرگ هستید.

هیچ مردی در آن دورو بر دیده نمی‌شد، تنها زنان و کسودگان باقی مانده بودند. به من گفته شد مردها یا به الشباب ملحق شده‌اند یا به سفری دریایی برای رسیدن به اروپا رفته‌اند.

اما به نظر می‌آمد که در اینجا نوعی نظم حاکم است؛ می‌دانستی انتظار چه داشته باشی و چه

مبلغی پرداخت کنی، الشباب با رشوه خواری مخالف است و نقاشی کشیدن و موسیقی را حرام می‌داند. بیشتر سومالیایی‌ها قوانین الشباب را قبول دارند حتی اگر پیرو آن قوانین نباشند چرا که از این راه آزادی‌های خود را می‌دهند و به جای آن امنیت می‌گیرند.

فردای آن روز ما به نقاشی تحت کنترل نیروهای دولتی رسیدیم، شهری به نام آنگویی با مزارع سرسبز، ساختمان‌های مدرن و جدید و مغازه‌های لوکس که در آن پسران جوان با یونیفرم دولتی در خیابان‌ها گشت می‌زدند.

اینجا اجازه استفاده از تلفن همراهم را داشتم و می توانستم موسیقی گوش کنم و هر آنچه می‌خواهم ببوشم.

اینجا در ست نقطه مقابل مناطق الشباب بود؛ اینجا آزادی داشتم اما احساس امنیت خیر.

منبع: **نیویورک تایمز**

راهبرد

گزارش

- فریتز اسکب و کریستین ورنز •**

***گروه بین‌الملل جامعه فردا** : موگادیشو، پایتخت*

سومالی، شهر آشفته و بی‌قانونی است که مورد هجوم بیباد و خشونت قرار گرفته، اما برخی ساکنان آن از جنگی که بر شهر سایه انداخته نفع می‌برند؛ کسب‌و کار آنها وحشت جاری در شهر را تقویت می‌کند.

در کلوب محلی موگادیشو، همه مشغول غذا خوردن بودند که پیکار شروع شد. ۵۰مهمان شامل تاجران و مقامات سیاسی، دور میز نشسته بودند و ناهار می‌خوردند. ناگهان خودروی بمب‌گذاری شده‌ای جلوی ورودی کلوب منجر شد؛ نتیجه آنکه بخشی از حصار فرور یخت، طبقه دوم آوار شد و قسمت پیشین ساختمان از بین رفت.

چهار مبارز، محافظان مستقر در کلوب را به رگبار بستند، محافظان هم دست به‌کار شدند. در اثر گوله‌باران آنها رستورانی که در آن حوالی بود کاملاً نابود شد. ۲ ساعت بعد وقتی آخرین جنگجو کشته شد، سه مرد مسلح و ۱۶ مهمان جان باخته بودند.

حالا شش هفته گذشته و دیگر هیچ اثری از حمله باقی نمانده است. منار مولین، صاحب کلوب، که در انتظار مشتری به‌سفر می‌برد، به تماشای

خودروهای مجزئی نشسته که اطراف حصارهای سیمانی پر سه می‌زنند، محافظان تا ندانن مسلح هستند و آسوده در سایه دیوار کلوب لم داده‌اند. حالا دیواری سیمانی دور کلوب احداث شده و همه چیزی به روز اول بازگشته است. کلوب محلی موگادیشو، چیزی بین کوشک، قلعه نظامی و کلبه چوبی است، اما مهم‌تر از همه پایگاه امن مقامات بلندپایه دولتی، تاجران و ثروتمندان شهر است. اینجا نامعمول‌ترین مکان موگادیشو، پایتخت بدافیل‌ترین دولت‌هاست. ۲۷ سال می‌گذرد و این کشور هنوز رنگ یک دولت منسجم و مقتدر را به خود ندیده است.

سرکردگان جنگی و تاجرانی که خود را همیشه درخطر می‌بینند، در این شهر حرف اول را می‌زنند. علاوه بر آنها الشباب، متحدین القاعده که مسئول مرگ ۴۲۰۰ نفر در سال گذشته بودند، در این منطقه حضور دارند. آخرین حمله که در نیمهٔ اکتبر رخ داد و بیش از ۳۰۰ کشته به‌جا گذاشت از سوی یک گروه تروریستی طراحی شده بود. هنوز صدای غرش و انفجار در موگادیشو به گوش می‌رسد. این شهر مفر ترس و وحشت است و بی‌نظمی پیش‌برنده کسب‌وکار در آن است.

منار مولین می‌گوید: «اینجا همیشه همین وضع دارد.» مولین گذشته موفقیت‌آمیزی داشته، متولد موگادیشو، بزرگ‌شده ایتالیا و درس خوانده انگلستان است. وقتی مادرش به موگادیشو برگشت، او هم تصمیم گرفت بر گردد. اوایل در رفت‌وآمد بوده اما بعد از مدتی ماندگار می‌شود و سه‌سال پیش یعنی در سال ۲۰۱۴ این کلوب را در اینج راه می‌اندازد. در موگادیشو کسی بدون حاسی دوام نمی‌آورد اما مولین هیچ پشتیبانی

ندارد. کلوبش بارها زتر آتش گوله‌های نظامیان قرار گرفته یا قربانی دعواهای طایفه‌ای شده، خودش را بارها تهدید و خوار کرده‌اند یا اثائیه‌اش را به‌سرفت برده‌اند. حتی چندبار نوک اسلحه زان برده تا از قوانین حاکم بر اینجا سر در بیاورد. می‌گوید: «زادی، آرامش و سلامتی‌ام را از دست داده‌ام. اختیار رفت‌وآمد و نوع پوشش خودم را ندارم. در قلعه‌ای زندگی می‌کنم که جرأت ندارم ترکش کنم.» پس‌این‌همه هیچ تمایلی به عزیمت از اینجا ندارد.

بارها فرزندانش، شوهر و برادرش در خواست کرده‌اند به آنها در امارات متحده بپیوندند اما زیر بار نمی‌روند، چون می‌خواهد بهبود وضع سرزمین مادری‌اش را به چشم ببیند. می‌گوید: «در حال حاضر آنقدر که به اصول شخصی خودم پایبندم، چندان به پول فکر نمی‌کنم.»

اما پول، یکی از عوامل مهمی است که باعث شده کلوبش مورد حملات بی‌دربی قرار بگیرد. به گفته خود او یکی از دلایلی آن است که پولی برای حفظ جان و مال خودش پرداخت نمی‌کند. دلیل دیگر اینکه تاجران اطراف، خواسته‌اند کلوبش را تصاحب کنند و آن را مقر نظامی سربازان الشباب کنند ولی او مقاومت کرده است.

**کشوری که دیگر کشور نیست**

بعد از شوروش علیه محمد زیادباره و سرنگونی این دیکتاتور در سال ۱۹۹۱، تعدادی دسته و گروه چریکی قدرت گرفتند و الشباب هم پیرو آنها شدند. تقریباً ۲،۵ میلیون نفر از مردم سومالی بی‌خانمان شدند و حدود یک‌میلیون نفر خاک این کشور را ترک کردند. ۱،۵ میلیون نفر در جریان جنگ و تباهی جان خود را از دست دادند که اغلب آنها مردم بی‌گناه بودند. کشور به قلمرو زدنی، خودا و تباهی جان خود را از دست دادند که اغلب رای دهند، دستکم ۱۴۰۲۵ نام‌نایده این کار را است. یک صدلی در پارلمان تا ۱،۳ میلیون دلار هزینه به‌بار می‌آورد. حتی اگر مردم نباشند که می‌کنند و حتی اگر موگادیشو تنها شهری باشد که دولت کم‌ترین نظارتی بر آن اعمال می‌کند بخش عمده مناطق کشور همچنان تحت کنترل الشباب قرار دارد.

شش سال پیش افراط‌گرایان از موگادیشو بیرون رانده شدند. اما شهر دوباره رنگ آرامش به خود ندید. فقط می‌شود گفت مرگومیر کمتر شده است. درحال حاضر خودروهای بمب‌گذاری‌شده بزرگ‌ترین خطر هستند. حومه و نواحی اطراف هنوز ویران مانده‌اند؛ نمای ساختمان‌ها

از رد گلوله‌ها سوراخ‌سوراخ است؛ مردم در خرابه‌ها زندگی می‌کنند. اما در کنار خانه‌های مخروبه، ساختمان‌های تازه‌ای می‌شوند و چرخ معاملات ملکی خوب می‌گردد. هتل‌ها و رستوران‌ها دایر شده‌اند و تاکسی‌رانی و بانکداری آغاز به کار کرده‌اند. در سال‌های اخیر حدود ۱۰۰ هزار سومالیایی به وطن بازگشته‌اند.

اوایل بعدازظهر است و لندگروزهای بیشتر و بیشتری از راه می‌رسند تا به کلوب محلی وارد شوند. مولین جلوی در ورودی ایستاده و به مهمانانش که اعضای پارلمان، تجار و عوامل تلویزیون دولتی هستند، خوشامد می‌گوید. صدای تیراندازی همچنان به گوش می‌خورد اما هیچ‌کس اهمیت نمی‌دهد. مهمانان در کلوب می‌نشینند و غذاسفارش می‌دهند. صدای‌الله‌اکبر مودن شنیده می‌شود، اما بازهم کسی اهمیت نمی‌دهد. کلوب محلی فضای امن این شهر است که بیخ گوش جنگ و مذهب استوار شده است.

مولین می‌گوید: «مردم سومالی در طول جنگ خیلی چیزی‌ها از دست دادند، آنها از روحشان تهی شدند. تنها چیزی که به‌جای‌مانده اعرایان برای بقاست.»

**در موگادیشو کسب‌وکار است که بانه کاری می‌کند**

در کلوب، مردی بالهجه آمریکایی سر میز نشسته، او مشاور فرماندار سومالی جنوبی است. نامش محمداست. از همه زیربوم دولت خیر دارد و می‌گوید: «هنوز هم سرکردگان مبارز موگادیشو حکمرانی می‌کنند.» به گفته وی سرکردگان امروز دیگر آن افرادملس به رخت‌های نظامی و فانوسقه نیستند که به بچه‌سربازها فرمان می‌دادند، بلکه تاجران هستند که در رأس امور قرار دارند. اما آنها هم شیوه‌های مشابهی را به‌کار می‌گیرند؛ اسلحه و بمب‌های مخصوص خودرو در اختیار دارند، گروگان‌گیری می‌کنند و هر که را بخواهند گردن می‌زنند.

محمد می‌گوید، هدف از معاملات تجاری در موگادیشو کمک به تشدید جنگ نیست، همان‌طور که در پیشبرد این بحران‌ها هیچ ایندولوزی‌ای در کار نبوده است. بر عکس، روی جنگ سرمایه‌گذاری می‌شود تا رونق کسب‌وکار حفظ شود. این‌بار صدای تیراندازی از خیابان اصلی به گوش می‌رسد. اعضای دارودسته‌ای بانفوذ در اعتراض که در رأس دولت نیست. افرادی که خود، قیل‌وقال راه انداخته‌اند.

محمد که در پارلمان قانونگذار است، می‌گوید: «البته هنوز امید هست. دولت جدید عمدتاً از تکنوکرات‌های متحد تشکیل شده، آنها ارتباطات طایفه‌ای ندارند. اما یک مشکل هم وجود دارد و آن اینکه مردم هیچ احترامی برای تحصیل‌کردگان آمریکایی و نروژی و انگلیسی قائل نیستند. ولی قدرت حقیقی در دست دولت نیست. افرادی که بر سازمان‌های بزرگی چون مخابرات، نیروگاه برق و سازمان آب نظارت دارند، گردانندگان اصلی شهر هستند و همه آنها بالشباب روابط نزدیکی دارند.»

محمد به برنامه‌های اشاره می‌کند که از سوی دولت طراحی شده بود و طبق آن هر کس که به الشباب مالیات می‌داد، باید تنبیه می‌شد. اما کاسبان اعتراض کردند و نتیجه آن شد که دولت طرح خود را پس گرفت. محمد می‌گوید هر کس به الشباب مالیات ندهد، مثل مولین خودش را به در دسر می‌اندازد. می‌خندد و ادامه می‌دهد: «وقتی دولت نمی‌تواند امنیت لازم را تضمین کند، مجبوری برای حفظ جان و مال خودت مالیات بدهی. در این شهر همه چیز با دلالی و کاسبی حل می‌شود.»

مهم‌ترین اتفاق در این‌ کشور کمک‌های بین‌المللی است. به‌گزارش سازمان ملل متحد، سالانه‌به ارزش ۱،۲ میلیارد دلار کمک‌های بشردوستانه به سومالی سرازیر می‌شود، اما در جنوب این کشور هیچ نهاد بین‌المللی ناظری استقرار ندارد و همه‌چیز تحت‌نظر الشباب است. «ان‌جی‌او»های محلی، کمک‌های خود را در میان مردم آنجا توزیع می‌کنند. به گفته محمد در آن مناطق از پول خبری نیست.

صدای بمب کلام محمد را قطع می‌کند، اما بعد از مکت بلندی بی حرفش را می‌گیرد: «غلب سر کرده‌های نظامی سابق، حالا روحانی شده‌اند. چون از این طریق بهتر می‌توانند جوانان را که ۷۰ درصد جمعیت را تشکیل می‌دهند، به راه بردارند. صدای خود هدایت‌کنند. این جوانان که اغلب آنها بی‌سواد هستند، مارلیند نقشی در اجتماع داشته باشند و الشباب، به‌جای دولت، این خواسته آنها را برآورده می‌کند.»

**الگوی کسب‌وکار بر مبنای هول‌وهراس**

قوانین رفت‌وآمد در شهر مشخص است؛ اگر محافظتی قوی داشته باشی، جانت در امان است؛ ساعات شلوغی خطرناک هستند چون ممکن است در معرض گلوله قرار بگیری. شهر ناآرام است و در هر گوشه و کناری حمله‌ای از سوی الشباب صورت می‌گیرد. سربازان هر کس را که به فرمان‌هایشان توجه نشان ندهد، با گلوله از یاد می‌آورند.

در هنتلی به‌فاصله ۶ کیلومتر از کلوب، مرد ۵۵ساله‌ای که قبلاً از سرکردگان الشباب بوده و زنان و مردان زیادی را سر بریده یا زیر رگبار گرفته می‌گوید، اکتبر سال گذشته وقتی از نبرد میان دو دسته معارض الشباب جان سالم به‌در برد، با دولت معامله‌ای کرد: آزادی در ازای اطلاعات. این مرد از آن زمان در موگادیشو به‌سرمی‌برد. می‌گوید الشباب خوره معامله و کسب‌وکار است. آنها مالیات جمع می‌کنند و از تجار و مقامات سیاسی موگادیشو اخاذی می‌کنند. اغلب تجار و مقامات هم برای حفظ جان و مال خود پول می‌دهند.

«آنها در دل همه وحشت می‌اندازند، چون وحشت پایه و اساس کسب‌وکار آنهاست.» «الشباب حتی در خیابان از مردم باج می‌گیرد و در جنوب کشور همراه ارتش کنیا، بر قاچاق زغال چوب و شکر نظارت دارد. حتی در قاچاق عاج و شاخ گرگن هم سهیم است.»

این مرد مدعی است، الشباب نه تنها از منافع

### راهبرد